

کار و بهره و پول

بعد از ۱۹۳۰ بحران اقتصادی انگلستان را فرا گرفته و بیکاری درد دائمی و درمان ناپذیر شده بود. «جون مینارد کینز» در سال ۱۹۳۶ در کتاب «نظریه کلی درباره کار، بهره و پول» عقاید خویش را در مورد علل پیدا شدن بیکاری و راههای ازمیان بردن آن بیان داشت. این کتاب در پیشرفت علم اقتصاد آنقدر اهمیت یافت که نه تنها هنوز بسیاری از اقتصاد دانان تحلیل درست و علمی عوامل اقتصادی را بر پایه و مبنای نظریه های «کینز» می گذارند بلکه حتی عده می سخن از این می گویند که او انقلاب جدیدی در اندیشه اقتصادی بوجود آورده است.

متأسفانه نظریه های «کینز» تاکنون در ایران شناخته مانده است. تنها مطلبی که در این باره بزبان فارسی وجود دارد فصلی است از کتابی بنام «عقاید بزرگترین علمای اقتصاد» که بوسیله آقای دکتر حسین پیرنیا ترجمه شده است. در اینجا کوشش شده است که اصول عقاید «کینز» را حتی المقدور بطور ساده بیان کنیم و بهمین جهت نخست نشان خواهیم داد که مؤلف کتاب «نظریه کلی درباره کار، بهره و پول» را جمع بدردهای اقتصاد معاصر و نظام آن چه می اندیشد و سپس درباره وسائلی که برای درمان این دردها و ایجاد تعادل اقتصادی یافته است سخن می گوئیم:

رتال جامع علوم انسانی

۱- تحلیل نیروها و عوامل اقتصادی

معمول چنین است اقتصاددانان بیکاری را بچهار نوع تقسیم می کنند: نخست بیکاری ناشی از انتظار یافتن کار جدید ناشی از تعویض محل کار این نوع بیکاری وقتی پیدا می شود که کارگری محل کارش را ترک کند و در پی یافتن کار دیگری برآید.

دوم- بیکاری فصلی: بعضی از رشته های فعالیت در پاره می فصول تعطیل می گردد و کارگران آن رشته بناچار دچار بیکاری می شوند.

سوم- بیکاری اداری. یعنی بیکاری که هر چند گاه بهنگام بحرانها، پدیدار می شود.

چهارم - بیکاری که علت از کار افتادن همیشگی بعضی از رشته‌های تولیدی بوجود می‌آید.

اقتصاددانان کلاسیک معتقدند که باید این دو نوع اخیر بیکاری را چون «بیکاری ارادی» شمرد. اگر کارگران که در نتیجه بروز بحران یا از کار افتادن بعضی از رشته‌های تولید بیکار شده‌اند حاضر شوند که با مزد کمتر در رشته‌های دیگر کار کنند هیچگاه بیکار نخواهند ماند زیرا هر چه سطح مزد پائین‌تر باشد امکان استخدام کارگر بیشتر است و بنا بر این همیشه می‌توان با پائین آوردن نرخ مزد بیکاری را از میان برد زیرا بیکاری یکی از جلوه‌های «عدم تعادل اقتصادی» است و جنبه موقتی و استثنائی دارد. (۱)

«کینز» بعکس اعتقاد دارد که بیکاری ناشی از نظام اقتصادی زمان حاضرست و با پائین آوردن مزد ها هم هرگز نمی‌توان آنرا چاره کرد. بیکاری در نتیجه این پیدا می‌شود که تقاضای کالا نقصان یا بدچون این نقصان پذیرفتن تقاضا باعث می‌شود که سرمایه‌گذاری محدود گردد و کار کم شود. بنظر «کینز» برای اینکه بتوان برای همه کار بوجود آورد و «تعادل اقتصادی» را برقرار ساخت بهیچوجه لازم نیست که کلیه منابع موجود در یک کشور مورد استفاده قرار گیرد و همین جاست که «کینز» با اقتصاد دانان کلاسیک اختلاف پیدا می‌کند. اینان، جمله‌گی، معتقد بودند که کالا همیشه با کالا معاوضه می‌شود و بنابراین کل عرضه کالا همه وقت با کل تقاضای آن برابرست و بین عوامل مختلف فعالیت‌های اقتصادی رابطه متقابل وجود دارد و مزد (قیمت کار) و نرخ بهره در بازار بین تقاضا و عرضه کار و سرمایه تعادل ایجاد می‌کند.

«لرد کینز» اینگونه نمی‌اندیشد و می‌گوید: چه بسا که تقاضای کالا با عرضه آن برابر نیست و نخستین کوشش یک اقتصاددان باید این باشد که ببیند در آمد ملی چگونه حاصل می‌شود و طرق افزودن آن چیست میزان درآمد به عوامل مختلف دستگاه اقتصادی بستگی دارد و این عوامل را می‌توان بدو گروه ثابت و متغیر تقسیم کرد:

عوامل ثابت که چهارچوب و استخوان بندی اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهند بطور کلی عبارتند از:

(۱) ژاک روف Jacques Rueff در مقالات خویش راجع به «بیکاری در انگلستان» و برنسون پیکو Pigoon در کتاب خود بنام «نظریه مربوط به عطلت Theory of unemployment» نیز عین این عقیده را اظهار می‌کنند.

کمیت و کیفیت کنونی نیروی کار.
 کمیت و کیفیت ابزار کار که اکنون در دسترس ماست.
 تکنیک موجود.
 میزان رقابت.
 سلیقه و عادات مصرف کنندگان.

نگفته نماند که این عوامل بتدریج تغییر می پذیرند منتهی مدت این تغییر درازاست و بنا بر این نتیجه پژوهش، در این باب لااقل در یک مدت کوتاه قابل اعتبار است.

اینک عوامل متغیری را که در این چهارچوب عوامل ثابت تجلی می کنند می نمایانیم.

فرض کنیم که ما هر ماه دو هزار تومان در آمد داریم. نرخ منفعت پول، در بازار، بهر میزان هم که باشد موجب نمیتواند شد که ما بامید بدست آوردن این منفعت، از در آمد خود چیزی پس انداز کنیم. تنها هنگامی برای ما امکان این هست که مقداری از در آمدمان را در گوشه‌ئی بگذاریم که همه احتیاجات مصرفی ما بر آورده شده باشد.

اگر غیر از این بود، بدون تردید، هر چه نرخ منفعت پول افزایش می یافت ما هم از در آمد خود بیشتر ذخیره می کردیم. قبول، که هر چه عایدی مان زیاد تر شود بیشتر پس انداز می کنیم ولی عاملی که ما را بر می انگیزد تا آنکه از در آمد خودمان را کنار بگذاریم یا همه بولی را که بدست می آوریم خرج کنیم، بالا یا پائین بودن نرخ منفعت پول یا بهره نیست. پس انداز کردن فقط هنگامی میسر است که از در آمد ما - پس از وضع مخارج لازم زندگی - چیزی هم باقی بماند.

بر تال جامع علوم انسانی

اما اگر بفرض توانستیم - پس از مدتی - مقداری از در آمد خود را پس انداز کنیم، آنوقت باین فکر می افتمیم که آنرا در جایی بکار اندازیم که حداکثر سود را بماند بدهد. امید منفعت در هر کاری بیشتر بود ما پول خود را بر سر آن کار می گذاریم. بهمین جهت تا پرسودترین کارها را برای بکار انداختن پول خود نیافته ایم ترجیح می دهیم آنرا بصورت نقد نگهداریم چون باین ترتیب امکان انتخاب ما زیاد ترست اما همینکه سرمایه خود را بکار می زدیم دیگر کار از کار گذشته و سرمایه بکار افتاده است. پس در هر رشته که امید منفعت بیشتر و خطر ضرر کمتر باشد، در آن رشته بیشتر پول بکار خواهد افتاد (مثل بازار زمین در وضع فعلی اقتصاد ایران) منتهی این امر را هم باید یادآوری کرد که هر چه پول در دست مردم بیشتر باشد (هر چه از طرف بانک بیشتر

اسکناس منتشر شود) قاعده نرخ بهره پول پائین ترمی آید. هر اندازه میزان عرضه پول برای سرمایه گزاری زیادتر شود، کسی که می خواهد این پولها را بقرض گرفته بکار اندازد بقرض دهندگان کمتر منفعت می دهد و اصولاً سرمایه می که بکار افتاده کمتر منفعت بیارمی آورد. بعلاوه چون پول در جریان افزایش یافت از ارزش آن کاسته می شود و ما آنگاه کمتر مایل خواهیم بود که پول خود را بصورت نقد نگاه داریم و بهمین دلیل میل بجمع آوردن پول نقصان می یابد. از اینهمه می توان چنین نتیجه گرفت که نرخ بهره بمقدار اسکناس انتشار یافته وبتشخیص و میزان علاقه صاحب پول برای اینکه پس اندازش را بکار اندازد یا بصورت نقد نگهدارد، بسته است.

اکنون بیعت درباره شرایط تقاضای سرمایه پردازیم زیرا جمع بودن شرایط مناسب برای پس انداز کردن و برای اینکه صاحبان پول سرمایه های نقدی خود را بکار اندازند کافی برای بکار افتادن سرمایه ها نیست بلکه باید دید که در چه شرایطی مدیران مؤسسه های اقتصادی حاضر می شوند که سرمایه جدیدی را بصورت وام یا بهر شکل دیگر بکار اندازند.

باز هم سخن را با مثال آغاز کنیم. پیش خود بیندیشیم که کسی يك میلیون تومان پول دارد و با آن کارخانه می ساخته و براه انداخته است. مسلم است که این کارخانه در سالهای اول بصاحبش خیلی منفعت می دهد و هرچه زمان گذشت و چرخها و ماشینها فرسوده تر و کهنه تر شد از میزان این منفعت سالیانه کاسته خواهد شد. ولی اگر صاحب کارخانه خواست که میزان منفعت هر سال خود را حساب کند فایده سالهای رونق و نوبی کارخانه مبنای محاسبه قرار نخواهد داد بلکه زمانی را در هم نظر خواهد گرفت که سرمایه او با آخرین حد بازدهی رسیده باشد. در صورتیکه صاحب کارخانه عمر مؤسسه خویش را پنج سال بدانحد متوسط منافع سالیانه کارخانه را در این مدت پایه حساب و عمل قرار می دهد. کینز این حد متوسط سود سالیانه را بنام «بازدهی نهائی» (۱) سرمایه می خواند نگفته نگذاریم که منظور از «بازدهی نهائی سرمایه» آن مبلغ سودی نیست که واقعاً از کارخانه عاید می گردد بلکه مقدار سودی است که صاحب آن پیش بینی می کند بدست آورد.

صاحب مؤسسه فقط وقتی حاضر بکار انداختن سرمایه هسای جدید می باشد که نرخ بهره پولی که می خواهد بکار اندازد از میزان فایده می که پس از بکار انداختن این پول بدست خواهد آورد کمتر باشد.

(۱) *Efficacité marginale du capital* ترجمه فارسی کتاب «عقاید بزرگترین

«علمای اقتصاد» در برابر این لغت «نتیجه نهائی سرمایه» آورده شده است.